

# مجموعه مقالات همایش ملی ادبیات تطبیقی

جلد اول

(الف - س)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه رازی کرمانشاه

۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۱

## تحول معنایی «التفات» در کتب بلاغی عربی و فارسی از اصمعی تا

دوران معاصر

دکتر عبدالله رادمراد

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

هما رحمانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

### چکیده

التفات یکی از شگردها و آرایه‌های ادبی است که با درهم شکستن روال معمول کلام، نقش بسیار موثری در بیداری و جذب مخاطب دارد. این صنعت در بیشتر کتاب‌های بلاغی عربی و فارسی با عنوان انتقال گوینده از خطاب به غیبت و برعکس تعریف و محدودی از تغییرات اسلوبی و معنایی برای آن برشمرده شده است. اصمعی یکی از بزرگان ادب و لغویون برجسته‌ی عرب در قرن دوم هجری، نخستین بار به معنای فنی التفات اشاره کرد و آن را یکی از ابزارهای زینت‌بخش کلام ادبی برشمرد. پس از او، سایر بلاغیون (از قرن دوم ه به بعد) و ایرانی (از قرن پنجم ه. تا کنون) این شگرد ادبی را در آثار خود دادند و به تدریج زمینه‌ی تحول معنایی آن را فراهم ساختند. این مقاله کوشیده است، با بررسی زمینه‌های پیدایش و تکوین صنعت التفات، سیر تحول معنایی آن را در ادب عربی و فارسی به نمایش بگذارد. حاصل پژوهش، نشان از آن دارد که از یک سو برجای صنعت التفات از قرن دوم هجری تا کنون، مدیون سروده‌ی جریر، نکته‌سنجی اصبغی راویانی همچون اسحاق موصلی است و از سوی دیگر، مفهوم التفات در آثار بلاغی فارسی ادوار آغازین نگارش کتب بلاغی، برگرفته از دیدگاه‌های بلاغیون عرب و در ادوار پس از آن حاصل ذوق و ابتکار بلاغیون و ادیبان ایرانی بوده که در نهایت به توسعه‌ی معنایی صنعت انجامیده است.

کلیدواژه‌ها: التفات، اصمعی، کتب بلاغی، سیر تحول تاریخی و معنایی.

## مقدمه

التفات یکی از شگردها و فنون ادبی است که با برجسته‌سازی و شکستن هنجارهای معمول کلام، موجب آشنایی‌زدایی، شگفتی خواننده و در نهایت التذاذ هنری می‌شود. از این رو، می‌توان آن را یکی از صنایع بدیع معنوی به شمار آورد که ارزش بلاغی و زیبایی‌شناسی دارد. بنا بر روایت اسحاق موصلی، اصمعی در قرن دوم هجری، نخستین کسی است که از التفات به عنوان یک صنعت ادبی یاد کرده است. بنابراین پیدایش این صنعت ادبی در بلاغت عرب به قرن دوم و در بلاغت فارسی که به شدت تحت تأثیر بلاغت عرب قرار دارد، به قرن پنجم هجری باز می‌گردد. اما جای شگفتی است که علی‌رغم قدمت این شگرد ادبی و نقش بارز آن در برجسته‌سازی کلام، تاکنون برای شناخت ژرف و موشکافانه و بررسی سیر تحول و تطوّر تاریخی و معنایی آن، تلاش درخور توجهی صورت نگرفته است. بلکه تنها کاربرد این صنعت در قرآن، در کتابی با عنوان اسلوب‌الالتفات فی البلاغه‌القرآنیه از حسن طبل، مقاله‌ای با نام «صنعت التفات در قرآن» به قلم م.آ.س. عبدالحلیم و در نهایت در پایان‌نامه‌ی «صنعت التفات و اهداف آن در قرآن کریم» از حامد علی‌پور بررسی شده است. کتاب حسن طبل و مقاله‌ی عبدالحلیم، دارای زمینه‌های مشترک بسیاری هستند، به گونه‌ای که در هر دو، به مواردی مشابه از انواع صنعت التفات همچون؛ تغییر ضمیر، تغییر در زمان فعل، تغییر در حروف اضافه و... اشاره شده است. تنها تفاوت این دو اثر، مباحثی است که حسن طبل در دو فصل آغازین کتاب خود به آن پرداخته است. این دو فصل به معرفی صنعت التفات و بیان دیدگاه‌های بلاغیون، به ویژه مفسرین قرآن اختصاص دارد. البته باید گفت که برخی از مطالب این کتاب، قابل اعتماد نیست؛ زیرا گاه با رجوع به اصل منابع یاد شده، تفاوت‌ها و اشتباهاتی در نقل مطالب، به چشم می‌خورد. در پایان‌نامه‌ی یاد شده نیز تنها به نوع بارز التفات در قرآن؛ یعنی تغییر ضمائر اشاره شده و مبحث اغراض التفات در آیات مختلف، حجم گسترده‌ای از پایان‌نامه را به خود اختصاص داده است. علاوه بر این آثار، سایر بلاغیون نیز در کتاب‌های بلاغی و بدیعی اشاراتی پراکنده به این صنعت داشته‌اند. محدود ماندن التفات در بیشتر پژوهش‌های انجام شده، ما را در بررسی پیدایش و سیر تحول تاریخی و معنایی این شگرد ادبی در کتب بلاغی عربی و فارسی بیش از پیش مصمم ساخت.

## ۱- صنعت التفات

التفات مصدر باب افتعال از ریشه‌ی «لَفَتَ» و به معنای «صَرَفَ»؛ یعنی روی بر-گردانیدن به سوی کسی یا چیزی است. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق.ج ۲: ۸۴) در تمامی کتاب‌های بلاغی عربی و آثار متأثر از آنها، التفات همین معنا را داشته و در تعریف آن این‌گونه آمده

است: «حقیقته ماخوذة من الالتفات الانسان عن يمينه و شماله، فهو يقبل بوجهه تارة كذا و تارة كذا». (ابن اثیر، ۱۳۵۸، ج ۲: ۳) اما التفات در کتاب‌های بلاغی فارسی، از پس نگریستن، توجه کردن، به گوشه چشم نگریستن و گاه پروا کردن، معنا شده است. پیرامون معنای اصطلاحی التفات هم تعاریف متفاوتی بیان شده که بعضی از تعاریف هرگونه دگرگونی اسلوب یا انتقال کلام از حالتی به حالت دیگر را در بر می‌گیرد که از این میان، می‌توان به تعاریف ابن‌قیم جوزی در الفوائد المشوق الی علوم القرآن، سلیمان بن طوفی در الاکسیر فی علم التفسیر و دکتر پورنامداریان و تعاریفی دیگر اشاره کرد که ما از آنها با عنوان انواع التفات یاد می‌کنیم. این انواع به اجمال عبارتند از:

- ۱- انتقال از غیبت به خطاب و متکلم و برعکس که شش حالت با توجه به گردش سخن میان این سه شخص به وجود می‌آید.
  - ۱- ای من آن رویاه صحرا کز کمینسر بریدندش برای پوستین
  - ۲- تغییر جهت خطاب: در این حالت بر خلاف تغییر ضمیر که مخاطب شخصی واحد است؛ جهت خطاب پی در پی تغییر می‌کند و اشخاص و حتی اشیا مختلفی مورد خطاب قرار می‌گیرند.
    - ۱- یا رب این نودولتان را بر خر خودشان نشانکاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند  
ای گدای خانقه برجه که در دیر مغان می‌دهند آبی و دل‌ها را توانگر می‌کنند  
بر در میخانه‌ی عشق ای ملک تسبیح گویکاندر آنجا طینت آدم مخمر می‌کنند
    - ۳- ذکر عبارتی در قالب مصرع یا بیت مستقل به شیوه مثل یا دعا به تصریح یا کنایه پس از اتمام سخن، به گونه‌ای که به مطلب قبلی مرتبط باشد.
      - ۱- افتادگی آموز اگر طالب فیضیهرگز نخورد آب، زمینی که بلند است
      - ۴- گوینده در کلام خود، دو موضوع را بیاورد. ابتدا خبری درباره‌ی موضوع اول بگوید، سپس آن را رها کرده و خبری پیرامون موضوع دوم بیاورد. آنگاه موضوع دوم را رها کرده و به موضوع اول بپردازد؛ زیرا می‌پندارد که مخالفی سخن او را رد کرده و در تردید کند و یا علت آن را از او جويا شود. ابن‌ابی‌اصبح این نوع را «التفات ضمیر» نامیده است و می‌گوید: «در مثال «ان الانسان لرَبِّهٖ لکنودٌ و اَنَّهُ عَلِي ذَلِك لَشَهِيدٌ» از مردم انسان منصرف و به وصف پروردگار پرداخته است، آن گاه در حالی که از وصف پروردگار منصرف شده، به وصف انسان پرداخته و گفته: «و اَنَّهُ لَحَب الخیر لشدید» (عادیات) این نوع التفات خوب است.» (ابن‌ابی‌اصبح، ۱۳۶۸: ۱۴۶)
      - ۵- دگرگونی ناگهانی بافت و زمینه‌ی معنایی سخن.

عصر رمه‌های عظیم سنگی  
و وحشت‌بارترین سکوت‌ها  
هنگامی که گله‌های عظیم انسانی  
به دهان کوره‌ها می‌رفت  
و حالا آگه دلت خواست  
می‌تونی با یه فریاد  
گلویم پاره کنی  
دیوارا از بُن مسلّحَن. (شاملو)

۶- عطف کردن فعل غایب بر فعل متکلم یا مخاطب در حالی که فاعل هر دو یکی است.

دادی به وصل وعده و آنگه به طنز گفت چیزی که کس نیافت تو از من مدار چشم

۷- رجوع از فعل ماضی به فعل مستقبل و امر و برعکس (تغییر در زمان فعل)

۸- غییر در تعداد (مفرد، مثنی، جمع)

۹- و سایر تغییرات دستوری در ساختمان کلام.

موارد ۷، ۸ و ۹ بیشتر در بلاغت عرب و بافت کلام الهی قابل مشاهده است و کاربرد چندانی در کلام ادبی فارسی ندارد.

خلاصه سخن آنکه، ما نیز هم عقیده با کسانی که التفات را هرگونه تغییر در شیوهی کلام دانسته‌اند، می‌گوییم: التفات هرگونه تغییر خلاف عادت اعم از معنایی، ساختاری، روایی، بافتی، دستوری و... در روند و روال کلام است که بدون پیش‌زمینه رخ می‌دهد و خواننده را شگفت‌زده ساخته و بر لذت او از متن می‌افزاید.

## ۲- شکل‌گیری صنعت التفات

پیرامون اینکه اولین بار چه کسی «التفات» را به عنوان یک صنعت ادبی معرفی کرده است، دکتر شوقی ضیف بر آن است که: «شاید مبالغه نباشد، اگر بگوییم که اصمعی نخستین کسی است که اصطلاح التفات را در بلاغت پیشنهاد کرده است.» (ضیف، ۱۳۸۳: ۳۰) بنابراین، به نظر می‌رسد که واضع اصطلاح التفات اصمعی در قرن دوم هجری است. ابن‌قتیبه و المبرّد به آن اشاره کرده‌اند و ابن‌معتز نیز آن را در کتاب البدیع مطرح نموده است. عبدالکریم بن قریب بن علی بن اصمعی باهلی (۱۲۲-۵۲۱۶ه) در بصره چشم به جهان گشود و در روزگار هارون به بغداد رفت و در همان شهر درگذشت. او یکی از بزرگان ادب و لغت بود و بیش از حد به نصّ لغوی تکیه می‌کرد و از قیاس دوری می‌جست و با کسانی همچون

خلیل بن احمد، عیسی بن عمر ثقفی نحوی، ابوزید انصاری و ابو عمر بن العلاء هم عصر بوده و نزد آنها تلمذ کرده بود. او مردی سبک روح، ظریف و خوش بیان بود و به روایت کردن اخبار اعراب و نقل ملح آنان شیفتگی فراوانی داشت و می دانست که چگونه در مخاطب خویش شگفتی ایجاد کند. دو خصلت بارز که سبب شهرت او گشته بود: نخست؛ حافظه ی قوی و دوم؛ شیوه ی القا و حسن تعبیر وی بود. بزرگانی همچون شافعی، اخفش و ابونواس، اصمعی را در زمان خود سرآمد و بی نظیر می دانستند به گونه ای که شافعی در حق او می گوید: «هیچ کس از عرب نیکوتر از اصمعی به تعبیر نپرداخته است». او صاحب تالیفات متعددی همچون لغات القرآن، المصادر، النجوم و اسراره، النبات، غریب الحدیث و... است که اسامی تمامی آنها در الفهرست، روضات الجنات، معجم الادباء و... آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل اصمعی)

در روایات کهن عرب، اسحاق موصلی (۵۲۱۳) نخستین کسی است که به روایت اصمعی و کاربرد نام التفات توسط او، اشاره کرده است. این روایت قدیمی و مشهور موصلی که در اوایل قرن سوم نقل شده و بیشتر کتاب های بلاغی عرب به آن پرداخته اند، چنین است:

«اصمعی به من گفت: التفاتات جریر را می شناسی؟ گفتم: التفات چیست؟ پس خواند:

ا تنسی اذا تودعنا سلیمیعود بشامة سقی البشام

سپس گفت: آیا ندیدی به جای آنکه به شعرش روی آورد به سوی درخت بشام بازگشت و برای آن دعا کرد؟» (طبان، ۱۴۱۸: ۶۲۶)، (ن گ: قیروانی، ۱۴۲۴: ۲: ۲۶)

عسگری، بی تا: ۴۰۷) این روایت اسحاق موصلی مبین دو موضوع مهم است: نخست آن صنعت التفات از قرن دوم هجری، نزد بلغای عرب رواج داشته و دیگر آن که واژه ی التفات در این دوره، معنای فنی به خود گرفته است، به گونه ای که نزد بلاغیون متأخر، «استطراد» نامیده شده که آن انتقال از معنایی به معنای دیگر می باشد. پیش از کاربرد این معنا به التفات در شعر جریر، این واژه در شعر بسیاری از شاعران عرب؛ همچون امرؤالقیس در معنی حقیقی خود (لَفَت)؛ چرخاندن صورت به چپ و راست، به کار رفته است:

و تلفت عینی قمد خفیت عینی الطلول تلفت القلب

با نگاهی به شعر جریر و امرؤالقیس در می یابیم که در شعر بسیاری از شاعران که التفات در معنای حقیقی خود به کار رفته، شاعر صیغه ای از ریشه ی فعل لَفَت را در خود آورده است، اما در شعر جریر، مصدر التفات یا مشتقات آن به کار نرفته، بلکه اصمعی تغییر معنایی رخ داده را در بیت، التفات نامیده است. بنابراین، در حقیقت واضح است که التفات در معنای فنی آن، اصمعی است.

اما به چه دلیل اصمعی برای تغییر معنای رخ داده (تغییر جبهه سخن)، نام التفات را برگزیده است؟ در هر دو معنای حقیقی و فنی التفات، نوعی دگرگونی و تغییر به چشم می‌خورد؛ زیرا با چرخاندن صورت در حقیقت از حالتی به حالتی دیگر تغییر می‌کنیم. در بیت جریر نیز می‌توان تغییر حالت را مشاهده کرد. تغییری که به سبب بافت عزیمت و جدایی از معشوق و سپس روی آوردن به یاد و خاطره‌ی او ایجاد شده است. اصمعی با نکته‌بینی و دقت مثال‌زدنی خود، این تغییر معنا را در بیت مشاهده کرده است و احتمالاً تنها واژه‌ای که در لغت عرب، معنای دگرگونی و تغییر از آن دریافت می‌شده و به ذهن اصمعی رسیده، مصدر فعل لَفَت (= التفات) بوده است. اگرچه مصادر دیگری نیز در لغت عرب معنای دگرگونی و تغییر را دارند، اما از آنجا که اصمعی یکی از بزرگان لغت بوده و بر نصّ لغوی بیش از حد تکیه داشته، بدون تردید مناسب‌ترین واژه را برای این گونه تغییرات برگزیده است. البته قابل ذکر است که بلاغیون پس از اصمعی؛ همچون ابن‌معتز، علاوه بر معنای مد نظر اصمعی، موارد دیگری همچون انواع تغییرات دستوری و اسلوبی را به فهرست انواع التفات افزودند، اما برجای ماندن نام التفات به عنوان صنعتی بلاغی در ادب عرب و سپس فارسی، مدیون سروده‌ی جریر، نکته‌سنجی اصمعی و راویانی همچون اسحاق موصلی است.

اینک به منظور برقراری نظم و تسلسل در بیان مطلب، سیر تاریخی این صنعت ادبی را با توجه به ادوار بلاغت عرب مورد بررسی قرار داده و ذیل هر دوره به معرفی بلاغیون و دیدگاه‌های هر یک پیرامون صنعت التفات می‌پردازیم. دیدگاه‌های بلاغیون در هر دوره، تغییری در معنا و کاربرد صنعت التفات ایجاد نمود که سال‌های متمادی، مورد تقلید بسیاری از بلاغیون قرار گرفت و بخشی از کتاب‌های بلاغی را به خود اختصاص داد.

### ۳- سیر تاریخی و معنایی التفات در ادب عرب

#### ۳-۱- دوران پیدایش علوم بلاغی

شکی نیست که بلاغت در کلام و آشنایی با آرایه‌های سخن، اعم از نظم و نثر نزد عرب‌ها همچون دیگر اقوام و ملل یافت می‌شده است و عرب جاهلی پیش از نزول قرآن، موازین و معیارهای مشخصی برای نقد سخن و شناخت کلام برتر از فروتر داشته است، اما در آن زمان هنوز تعریف مشخصی برای بلاغت ارائه نشده بود. در آغاز دوره‌ی اسلامی به ویژه عصر اموی و اوایل دوران عباسی است که به تدریج تعاریفی اجمالی از بلاغت ارائه شد، اما کتابی در این زمینه به رشته‌ی تحریر در نیامد. به این ترتیب، در این دوره نمی‌توان نشانی از صنعت التفات یافت.

### ۳-۲- دوران پیشرفت علوم بلاغی

این دوره، قرن سوم تا پنجم هجری را در بر می‌گیرد. در این زمان، گروه‌های مختلفی همچون متکلمان، شاعران درباری، نحویون و لغویون به پیشرفت و رشد علوم بلاغی یاری رسانده، با فعالیت‌های خود، به تدریج زمینه‌ی نگارش کتاب‌های بلاغی را فراهم ساختند. تا اینکه در اواسط قرن سوم هجری، گروهی از علما در تالیفات خود مباحث بلاغت را ضمن موضوعات دیگر مورد توجه قرار دادند. از این بلاغیون می‌توان به الفراء (متوفی ۲۰۷هـ)، ابوعبیده معمر بن مثنی (متوفی ۲۰۸هـ)، جاحظ (متوفی ۲۵۵هـ)، ابن‌قتیبه (متوفی ۲۷۶هـ)، ابوالعباس مبرد (متوفی ۲۸۵هـ) و سرانجام عبدالله بن معتمر (متوفی ۲۹۶هـ) اشاره کرد. ابوعبیده در کتاب خود، مجاز القرآن ذیل عنوان «مجاز» مباحثی را مطرح می‌کند که بی‌شباهت به انواع التفات نیست: «۱- دلالت لفظ مفرد بر معنای جمع: یخرجکم طفلاً (غافر/۶۷)

۲- ذکر مبتدای جمع برای خبر مفرد: الملائکه بعد ذلک ظهیر (تحریم/۴) ظهراء

۳- تغییر خطاب از مخاطب به غایب: حتی اذا کتم فی الفلک و جرین

بهم (یونس/۲۲)

۴- تغییر خطاب از غایب به مخاطب: ثم ذهب الی اهله یتطمی\*اولی لک فاولی

(قیامه/۳۳-۳۴)

۵- روی آوردن از صیغه‌ی مضارع به ماضی:

ان یسمعوا ریه طاروا بها فرحامی و ما یسمعوا من صالح دفنوا

۶- زمانی که دو مبتدا را ذکر کنند، سپس خبر را به یکی از آنها محدود سازند

والذین یکترون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله (توبه/۳۴)

(ابوعبیده، ۱۹۸۱م، ج: ۱، ۱۸)

به بیان دیگر، او معنای مجاز را گسترش داده و در غیر معنای مصطلح آن در

بیان (= مقابل حقیقت) به کار برده است. بدوی طبانه پیرامون معنای مجاز نزد ابو

می‌نویسد:

«کلمه‌ی مجاز در مجاز القرآن ابوعبیده به معنای مجاز بلاغی نیست، بلکه به

به کار بردن لفظ یا ترکیبی در غیر معنایی است که عرب برای آن وضع کرده است، هر

وجود قرینه‌ای که ما را از توجه به معنای اصلی باز می‌دارد، مثل مجاز لغوی یا اسناد

به مسندالیه غیرحقیقی آن که مجاز عقلی است. بنابراین، آن گاه که ابوعبیده لفظ مجاز

کار می‌برد، به معنای گسترده‌ی آن نظر دارد که همان عبارت است که از گذرگاه و



راهی که معنا از آن عبور می‌کند. بنابراین، معنای مجاز نزد ابو عبیده راه دست یافتن به معانی آیات قرآن است.» (طباطبایه، ۱۹۹۷م: ۲۷)

یحیی بن زیاد الفراء، در کتاب خود، معانی القرآن، پیرو ابو عبیده بوده و انواعی را که ابو عبیده ذیل عنوان مجاز ذکر کرده بود، در کتاب خویش گنجانده است. (الفراء، ۱۹۵۵، ج ۱: ۲۶-۳۹) المبرد نیز اگرچه در الکامل، نامی از صنعت التفات نمی‌برد، اما از سخنان و نمونه-هایش چنین بر می‌آید که او التفات را یکی از سنن زبانی مشروع در تعبیر عربی می‌دانسته است. به عنوان مثال المبرد، پیرامون ابیات یکی از شاعران عرب که هود بن ذی التاج را مدح کرده:

و تري العواذل يتنردن ملامتي فاذا اردن سوي هواك عصينا

بر آن است که شاعر، ابتدا ممدوح را با ضمیر غایب مورد خطاب قرار داده، سپس جهت خطاب را از غایب به مخاطب تغییر داده و مستقیماً با ممدوح خود سخن گفته است. المبرد در ادامه به ذکر این نکته می‌پردازد که این گونه تغییرات؛ یعنی از خطاب به غیبت و از غیبت به خطاب، یکی از شیوه‌های رایج در کلام عرب است (المبرد، بی‌تا، ج ۳: ۲۲)

ابن قتیبه در تأویل مشکل القرآن ذیل دو بخش جداگانه، انواعی را مطرح می‌سازد که یادآور التفات است. او نیز مانند معاصرین خود، نامی از صنعت التفات به میان نیاورده و در آغاز کتابش، مباحثی را ذیل عنوان مجاز قرار داده است: «و للعرب المجازات في الكلام و معناها طرق القول و ماخذه، ففيها الاستعارة و التمثيل و القلب و التقديم و التأخير و الحذف و التكرار و الاخفاء و الاظهار و التعريض و الافصاح و مخاطبة الواحد مخاطبة الجمع و الجمع خطاب الواحد... مع اشياء كثيرة سنها في ابواب المجاز...» (ابن-قتیبه، ۱۹۷۳م: ۱۵-۱۶) علاوه بر این قسمت، در بخش دیگری از همین کتاب با عنوان «مخالفة ظاهر اللفظ معنا» نویسنده مواردی را ذکر کرده که با آنچه متأخرین در دوره‌های بعد به عنوان انواع التفات ذکر کرده‌اند، همخوانی دارد «و منه ان تخاطب الشاهد ثم تجعل الخطاب له علي لفظ الغائب، و كذلك ايضاً تجعل الخطاب الغائب للشاهد، و منه ان تخاطب الرجل بشيء ثم يجعل الخطاب لغيره، و منه ان يجيء المفعول به علي لفظ الفاعل، و منه ان ياتي الفاعل علي اللفظ المفعول به و هو قليل و...» (همان: ۲۸۱-۲۹۸)

به این ترتیب، از آغاز قرن سوم هجری تا زمان ابن قتیبه، التفات با نام مجاز خوانده شده است. تا اینکه در سال ۲۷۴هـ یکی از بلاغیون مشهور عرب و پایه‌گذار علم بدیع به نام عبدالله بن معتر، با نگارش کتاب البدیع که در حقیقت نخستین کتاب مستقل در علم بدیع

است، این صنعت را «التفات» نامید و آن را جزو محاسن کلام دانست و در تعریف آن چنین گفت: «هو انصراف المتكلم عن المخاطبة الى الاخبار و عن الاخبار الى المخاطبة و ما يشبه ذلك» (ابن معتر، ۱۹۵۲م: ۵۸-۵۹) و نمونه‌هایی برای آن ذکر کرد. قال جریر:

مَتَى كَانَ الْحِيَامُ بِذِي طُلُوحٍ سَقَيْتَ الْغَيْثَ اِيْتَهَا الْحِيَامُ

ا تنسي يوم تصقل عارضها بعود بشامة سقي البشام

باید به این نکته توجه داشت که ابن معتر در ادامه تعریف خود از التفات، عدول از معنایی به معنای دیگر را نیز التفات دانسته است «و من الالتفات الانصراف عن معنى يكون فيه الى معنى آخر» و احتمالاً در این بخش از تعریف التفات، تحت تأثیر آراء اصمعی بوده است. از این جهت، می‌توان ابن معتر را پیرو اصمعی و گسترش‌دهنده‌ی تحولات معنایی به عنوان نوعی از انواع التفات دانست. علاوه بر این، ذکر واژه «انصراف» توسط ابن معتر در تعریف التفات، سبب شد که بعدها بلاغیونی همچون ابن وهب (۳۱۲ه) و ابن منقذ (۵۷۴ه) این نام را برای التفات به کار گیرند و در کتاب‌های خود «انصراف» و «صرف» را جایگزین التفات سازند. بنابراین با توجه به تعاریف ابن معتر، او از یک سو التفات را به تغییر ضمائر محدود کرده و از سویی دیگر با ارائه‌ی مفهوم تحول معنایی، دایره‌ی کاربرد آن را گسترده ساخته است.

پس از ابن معتر، بلاغیون دیگری نیز در پیشرفت و ارائه‌ی دیدگاه‌های جدید پیرامون صنعت التفات، نقش بسزایی بر عهده داشتند. از این گروه می‌توان به قدامه بن جعفر (۳۳۷ه) و پیروانش حاتمی (۳۸۸ه) و ابو هلال عسگری (۳۹۵ه) اشاره کرد. قدامه بن جعفر، التفات را جزو محاسن و نیکویی‌های معنایی کلام می‌داند و آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «الالتفات يكون الشاعر آخذاً في معني فكاثة يعترضه اما شك فيه او ظن بأن راداً يرد عليه فيه، سائلاً يسأله عن سببه، فيعود راجعاً الى ما قدمه، بمعنى يلتفت الىه بعد فراغة، فاما يذكر سببه او يحل الشك فيه به معني يزيله عنه: التفات آن است که شاعر معنایی را از کلام می‌برد، سپس شکی درباره‌ی آن به وی دست دهد یا پندارد که مخالفی مطلب او را رد کند، سؤال‌کننده‌ی وی را در مورد آن مطلب یا سببش مورد سؤال قرار دهد. پس شاعر پیش پایان مطلب باز می‌گردد و به رفع شک درباره‌ی آن و یا تأیید و تقریر و بیان سببش پردازد.» (قدامه بن جعفر، بی‌تا: ۱۶۷) و به ذکر نمونه می‌پردازد. قول امروالقیس:

يا هل اتاك و قد يحدث ذو الورد القديم متمه الدحل

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، تعریف او با تعریف ابن معتر متفاوت است.

التفات نزد حاتمی، هم‌معنا با مفهوم «اعتراض» است. او در تعریف التفات می‌گوید: «ان يكون الشاعر أخذاً في معني فيعدل عنه الى غيره قبل ان يتم الاول ثم يعود اليه، فيتمه فيكون فيما عدل اليه مبالغة في الاول و زيادة في حسنه: شاعر با معنایی کلام خود را آغاز می‌کند، سپس به غیر آن معنی عدول می‌کند و اندکی از آن بیان می‌نماید و باز به سراغ معنای اول رفته، آن را تمام می‌کند و سپس به سراغ معنای دوم می‌رود و سخن خویش را ادامه می‌دهد.» (الحاتمی، ۱۹۷۹: ۱۵۷)

الا زعمت بنو عبس باني الا كذبوا كبير السن فاني

نابغه ذبیانی

ابوهلال عسگری (۳۹۵هـ) نیز یکی دیگر از پیروان قدامه‌بن جعفر است. او در کتاب خود، الصناعتین دو تعریف برای التفات ارائه می‌دهد؛ تعریف نخست او، حول تعریف اصمعی می‌گردد و تعریف دومش، همان معنای مدنظر قدامه‌بن جعفر است؛

«الالتفات علي ضربين؛ فواحد ان يفرغ المتكلم من المعني، فاذا ظننت انه يريد ضرباه تجاوزه يلتفت اليه فيذكره بغير ما تتقدم ذكره به. و الضرب الآخر ان يكون الشاعر أخذاً في معني و كانه يعترضه شك او ظن ان راداً يرد عليه قوله او سائلاً يسأله عن سببه، فيعود راجعاً الي ما قدمه فاما ان يؤكد او يذكر سببه او يزيل الشك عنه و مثال قول عبدالله بن معاوية بن عبدالله بن جعفر:

و اجمل اذا ما كنت لا بدّ مانعا و قد يمنع الشيء الفتي و هو مجمل»

(عسگری، بی‌تا: ۴۰۷-۴۰۸)

### ۳-۳- دوران شکوفایی علوم بلاغی

سیر تحول مطالعات بلاغی را باید در اواخر قرن چهارم و سراسر قرن پنجم و ششم هجری جستجو کرد و از این میان، بیش از همه باید به علی‌بن عیسی‌الرمانی (متوفی ۳۸۶هـ)، ابوبکر محمدبن الطیب الباقلانی (۴۰۳هـ)، ثعالبی (۴۳۰هـ)، ابن‌رشیق قیروانی (۴۵۶هـ)، ابوطاهر بغدادی (۵۱۷هـ)، عبدالقاهر جرجانی و سپس جارالله زمخشری (۵۳۸هـ) توجه نشان داد. صاحب کتاب فقه‌اللغة و اسرار‌العربیة در مورد التفات، تعریف اصمعی را می‌پسندد و تغییر از معنایی به معنای دیگر را التفات می‌داند. (ن‌گ ثعالبی، ۱۳۱۸: ۲۶۰)

ابن‌رشیق قیروانی یکی از صاحب‌نظران مطرح این دوره نیز، التفات را در دو معنای دگرگونی ضمیر و انتقال از معنایی به معنای دیگر به کار می‌برد که صنایعی همچون

اعتراض، تتمیم، استدراک را در بر می‌گیرد. او هیچ یک از این دو تعریف را بر دیگری ترجیح نمی‌دهد:

«الاتفات و هو الاعتراض عند قوم و سماه آخرون الاستدراک، حکاه قدامة و سبيله ان يكون الشاعر آخذاً في معني ثم يعرض له غيره فيعدل عن الاول الى الثاني به ثم يعود الى الاول من غير ان يخل في شيء مما يشد الاول.» (ابن رشيق، ۱۴۲۴ هـ، ج ۲: ۵۷)

ابوطاهر بغدادی در قانون البلاغة، دقیقاً عبارت حاتمی را نقل کرده و التفات را هم معنا با اعتراض می‌داند و معتقد است که اگر در سخن جمله‌ی معترضه‌ای وجود نداشته باشد، به هیچ وجه التفات محسوب نمی‌شود. سپس بیتی از جریر را برای نمونه ذکر می‌کند: (به نقل از طبل، ۱۴۱۴ هـ: ۱۳)

مَيَّ كَانِ الْخِيَامِ بَدِي طُلُوحِ سَقِيَتِ الْغَيْثِ اَيْتِهَا الْخِيَامِ

عبدالقاهر جرجانی در اسرار البلاغة به مباحث علم بیان و در دلائل الاعجاز به مسائل علم معانی نظر دارد، اما در هیچ یک از این آثار، نشانی از صنعت التفات به چشم نمی‌خورد. زمخشری، نخستین کسی است که از طریق بررسی بلاغت قرآن، اعجاز آن را به اثبات رسانیده است. او در الکشاف، ضمن تفسیر آیات قرآن، به بیان انواعی از التفات همچون؛ تغییر در ضمائر، حروف اضافه، صیغه و زمان افعال، تغییرات نحوی و... پرداخته است. در خلال بیان این مباحث، غرض گوینده از کاربرد آنها را نیز بازگو کرده است. قابل ذکر است که التفات مدتظر زمخشری در حوزه‌ی علم معانی و مباحث مربوط به جمله قابل طرح است؛ زیرا او از میان علوم بلاغی برای علم معانی، ارزش ویژه‌ای قائل بود و تفسیر قرآن بدون یاری مباحث علم معانی غیرممکن می‌دانست: «... و لا يغوص على شيء من تلك الحقائق الا رجل قد برع في علمين مختصين بالقرآن و هما علم المعاني و البيان» (زمخشری، ۱۹۵۳ م، ج ۱: ۱۶) بنابراین، از آنجا که «زمخشری از تأثیرات ریطوریقایی مشخصه‌ی سبک‌شناختی تصویری روشن در ذهن داشت، آنچه او در این باره، گفت نوشت، بعدها از جانب نویسندگان زیادی تکرار شد.» (عبدالحلیم، بی‌تا: ۴۰۸) و بخش اعظم از کتاب‌های بلاغی متأخرین را به خود اختصاص داد.

### ۳-۴- دوران پژمردگی علوم بلاغی

در قرن هفتم هجری، کسانی که بعد از عبدالقاهر جرجانی و زمخشری ظهور کردند هیچ ابتکاری از خود نداشته و تنها به شرح و تلخیص گفته‌های پیشینیان می‌پرداختند. میان فعالان این گروه می‌توان به فخررازی (۵۶۰۶ هـ)، ابن‌ابی‌اصبح مصری (۵۶۵۴ هـ)، یحیی‌بن حمزه‌علوی (۵۷۴۹ هـ)، زرکشی (۵۷۹۴ هـ)، سیوطی، سکاکی و... اشاره کرد.

این افراد معمولاً از اصل کتاب دشوارتر بود، لذا گروهی دوباره بر آن شرح یا تلخیص، شرحی دیگر می‌نوشتند و به این طریق، کتاب‌های بلاغی را مشحون از قواعد خشک و بی‌روح می‌کردند.

فخررازی، دو تعریف متفاوت برای التفات ارائه می‌دهد. تعریف نخست او متأثر از دیدگاه ابن‌معتز و تعریف دوم او برگرفته از دیدگاه قدامه‌بن‌جعفر و مترادف با معنای صنعت تزییل است «الاول؛ التحول من نوع من انواع الضمائر الی الآخر و الثاني؛ تعقیب الکلام بجملة تامة ملاقیة اياه فی المعنی لیکون ترمیماً له علی جهة المثل او غیره کقوله تعالی «و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً» (اسراء/۸۱)». (رازی، ۱۹۸۵، م: ۲۸۷-۲۸۸)

ابن‌ابی‌اصبع مصری نیز در تحریرالتحجیر علاوه بر ذکر دو تعریف ابن‌معتز و قدامه‌بن‌جعفر، نوع سوم را نیز به آن افزوده است که بسیاری از بلاغیون آن را «استدراک» نامیده‌اند «و فی الالتفات نوع آخر غیر النوعین المتقدمین و هو ان یکون المتکلم آخذاً فی معنی فیمر فیهِ الی ان یفرغ من التعبير عنه علی وجه ما، فیعرض له ان همی اقصر علی هذا المقدار کان معناه مدخولاً من وجه غیر الوجه الذی بنی معناه علیه فیلتفت الی الکلام» (ابن‌ابی‌اصبع، ۱۹۸۳، م: ۱۲۳ - ۱۲۵) یعنی شاعر معنایی را شروع کرده و به اتمام می‌رساند، سپس مفهومی دیگر را آغاز می‌کند، اما بر همان میزان اندک، قناعت کرده سخن را کوتاه ساخته و به معنای اول باز می‌گردد:

فانک لم تبعد علی متعهد بلی کل من تحت التراب بعید

ضیاء‌الدین ابن‌اثیر، التفات را بخشی از جوهره‌ی علم بیان و پایه‌ی بلاغت دانسته و آن را به سه قسم تقسیم نموده است. نوع اول و دوم آن در مورد ضمایر است؛ رجوع از غیبت به خطاب و از خطاب به غیبت و نوع سوم پیرامون صیغه‌ی افعال است؛ رجوع از فعل مستقبل به فعل امر، از فعل ماضی به امر، از ماضی به مستقبل و از مستقبل به ماضی. (ابن‌اثیر، ۱۳۵۸، ج ۲: ۷) او در کتاب دیگرش، الجامع‌الکبیر نوع دیگری را به این سه نوع می‌افزاید و آن تغییر در عدد (مفرد، مثنی، جمع) است و انواع آن عبارتند از: «الرجوع من خطاب الشیة الی خطاب الجمع و من خطاب الجمع الی خطاب الواحد، فمن ذلک قوله تعالی «و اوحینا الی موسی و اخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبله و اقیما الصلاة و بشرّ المؤمنین» (یونس/۸۷) (به نقل از طیل، ۱۴۱۴، ص: ۲۰)

گسترش حوزه‌ی التفات از سوی ابن‌اثیر، بر بلاغیون پس از او تأثیرات بسزایی داشت. از جمله‌ی این بلاغیون، می‌توان به یحیی‌بن حمزه علوی اشاره کرد.

یحیی‌بن حمزه علوی به پیروی از ابن‌اثیر در کتاب خود، الطراز هرگونه دگرگونی اسلوب را التفات می‌داند «العدول من اسلوب فی الکلام الی اسلوب آخر مخالف للاول» و در ادامه دلیل خود را برای ارائه‌ی این تعریف چنین بیان می‌کند:

«و هذا احسن من قولنا: هو العدول من غيبة الی الخطاب و من خطاب الی غيبة لان الاول یعم سائر الالتفاتات کلها، و الحد الثاني انما هو مقصور علی الغيبة و الخطاب لا غیر، و لا شک ان الالتفات قد یكون من الماضي الی المضارع، و قد یكون علی عکس ذلك، فلهذا كان الحد الاول هو اقوي دون غیره» (العلوی، ۱۹۸۳، ج ۲: ۱۳۲)

بدرالدین زرکشی، یکی دیگر از بلاغیون این دوره، التفات را تغییر کلام از حالتی به حالت دیگر برای رفع خستگی و ملالت شنونده می‌داند: «هو نقل الکلام من أسلوب إلى أسلوب آخر تطرية واستدرااراً للسامع و تجدیداً لنشاطة و صيانة لحاظه من الملل و الضیاع بدوام الأسلوب الواحد علی سمعه.» (زرکشی، ۱۹۵۷، ج ۳: ۳۱۴) او در البرهان فی علم القرآن علاوه بر این تعریف، به دگرگونی در حوزه‌ی تعداد اشاره کرده و اقسام شش‌گانه دست آمده از حالت‌های سه‌گانه (مفرد، مثنی، جمع) را با ذکر شواهد بیان می‌کند. از دیگر نظرات برخی از بلاغیون که هر گونه تغییر در ساختمان نحوی جمله را از نوع دانسته‌اند، برای اثبات و تأیید دیدگاه‌های خود آورده است: «و جعل بعضهم من الالتفات قولہ تعالی «الموفون بعهدهم» ثم قال: «و الصابرين فی البساء و الضراء» (بقره/۷) قوله: «و المقیمین الصلاه و المؤتون الزکاة» (نساء/۱۶۲)» (همان: ۳۲۵)

سکاکی نیز همانند زمخشری، یکی از انواع التفات را تغییر ضمایر می‌داند، و آنکه این تغییر در جایی رخ دهد که می‌بایست ضمیر دیگری به جای آن آورده می‌شد همچنین بر آن است که:

«این روش یعنی آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر یا به زبان دیگر، آوردن جای متکلم، ویژه مسندالیه و نیز مختص به این اندازه (که تنها در سخن غایب متکلم آورده شود) نیست، بلکه هر یک از متکلم یا غایب یا مخاطب، به طور کلی به نقل‌پذیر است، چه در مسندالیه باشد یا در غیر مسندالیه و چه پیش از هریک از آنها به روندی غیر از آنها آمده باشد تا ما آن را از روند خود تغییر دهیم و چه نیامده باشد گونه نقل، التفات نامیده می‌شود. مانند بیت زیر از امروالقیس:

تطاول لیلک بالأمْدو نام الخلی و لم تُرقد»

(خطیب قزوینی، ۱۳۶۳: ۱۰۰)

سکاکی علاوه بر این نوع، تغییر افعال تام به ناقص را نیز یکی دیگر از انواع التفات می‌داند و به ذکر شواهدی از قرآن کریم می‌پردازد. (سکاکی، ۱۳۷۴: ۹۵)

با بررسی دیدگاه‌ها و آراء صاحب‌نظران هر دوره، می‌توان گفت: در کتب بلاغی عرب به انواع محدودی از التفات اشاره شده است و تنها نوعی که تقریباً تمامی بلاغیون عرب به آن پرداخته‌اند، تغییر ضمیر است، اما آنچه در این میان مهم به نظر می‌رسد، تأثیر بسزای قرآن کریم در بیان انواع التفات و ذکر نمونه برای آن است.

#### ۴- سیر التفات در ادب فارسی

با توجه به بررسی‌های انجام شده در میان انبوهی از کتاب‌های بلاغی و بدیعی فارسی، تنها شمار اندکی به معرفی و بیان صنعت التفات پرداخته‌اند و اغلب تعاریفشان تقلیدی از کتاب‌های بلاغی عربی است.

نخستین کتاب بلاغی فارسی؛ یعنی ترجمان‌البلاغه که در سال ۵۰۷ هجری به رشته‌ی تحریر در آمده، در فصل ۳۸ به معرفی این صنعت پرداخته است، اما نکته‌ی جالب توجه این است که رادویانی علی‌رغم تأثیرپذیری از کتب بلاغی عرب و سعی در ترجمه و برگرداندن «اجناس بلاغت از تازی به پارسی» (رادویانی، ۱۳۶۲: ۱۶) تعریفی از التفات ارائه می‌دهد که تا حدودی با تعاریف متداول در کتاب‌های بلاغی عرب متفاوت بوده و در نوع خود مبتکرانه و بدیع است: «پارسی التفات از پس نگریستن بود. چون شاعر بیتی را بگوید و اندرین معنی به معنی دیگر برود، آن را التفات خوانند» (همان: ۷۹). او ضمن بیان این تعریف، دیدگاه ابن‌معتز را که التفات انتقال از خطاب به غیبت است، ذکر کرده و برای آن - مثالی زیبا از زبان رودکی آورده است:

جز آن کی مستی عشق است ایچ مستی نیست

همین بلا بس است ای به هر بلا خرسند

رادویانی با ارائه‌ی این نمونه‌ی کهن از شعر فارسی، خاطر نشان می‌سازد که برای برخی از تعاریف عرب از التفات، می‌توان در ادب فارسی شواهدی یافت، هرچند که او برای شتر صنایع ادبی، نمونه‌های فارسی به کار برده و به همین سبب مورد انتقاد شدید کسانی چون؛ رشید و طوطا قرار گرفته است، اما همین امر، انگیزه‌ای برای نگارش کتاب دیگری علوم بلاغت همراه با مثال‌های متنوع از عربی و فارسی فراهم آورد. با وجود این، تعاریف نمونه‌های رادویانی علی‌رغم ادعای برخی از بلاغیون مبنی بر «ناخوش بودن شواهد این

کتاب» (وطواط، ۱۳۰۸: ۱) در کتاب‌های بلاغی و ادوار پسین‌تر تاثیر بسزایی بر جای گذاشت.

پس از رادویانی، رشیدالدین وطواط در معرفی صنعت التفات، به ذکر تعاریف اعراب به ویژه ابن‌معتز اکتفا کرده و می‌گوید:

«این صنعت به نزدیک بعضی از اهل این علم چنان است که از مخاطبه به مغایه رفته آید یا از مغایه به مخاطبه و هر دوگونه در قرآن هست. بعضی گفته‌اند که التفات آن باشد که دبیر یا شاعر معنی تمام بگوید پس بر عقب به وجه مثال یا به وجه دعا یا وجهی دیگر بدان معنی تمام کرده، التفات نمایند اما به صریح لفظ اما به کنایت.» (همان: ۳۸)

وطواط بر خلاف رادویانی در آوردن نمونه‌ها و شواهد عربی تعصب ندارد و در کتاب نظم و نثر فارسی از آیات قرآنی و حدیث نبوی و کلام صحابه نیز مثال آورده است. مثال‌های عربی او بعدها مورد استفاده‌ی بسیاری از بلاغیون از جمله فخر رازی در نه‌ایه‌الایچی فی درایه‌الاعجاز قرار گرفت.

شمس‌قیس در المعجم در تعاریف خود از صنایع ادبی هر چند به حدائق‌السحر و طوطی نظر دارد، اما در بیان مفهوم التفات، متأثر از آرای رادویانی است: «التفات آن است که چه شاعر از معنی خویش فارغ شد در تمام بیت اشارت به معنی دیگر کند، هرچند به نفس خویش مستقل باشد، اما به معنی اول تعلق دارد.» (قیس رازی، ۱۳۱۴: ۲۸۱)

حدائق‌الحقایق رامی، مدارج‌البلاغه هدایت و بدایع‌الافکار کاشفی سبزواری، محمود دوران شرح و تقلید از کتاب‌های پیشین هستند. در این آثار به ذکر تعریف متداول و التفات یعنی؛ تغییر ضمائر که همان مفهوم مدنظر ابن‌معتز می‌باشد، اکتفا شده است. در بدایع‌الافکار فی صنایع‌الاشعار، نویسنده تغییر ضمیر را شیوه‌ی متأخران دانسته و با تعریف وطواط از التفات، آن را شیوه‌ای کهن و ویژه‌ی قدما می‌داند. این کتاب در شرح‌گونه‌ای بر المعجم و از لحاظ ارزش و مقام از آن فروتر است. در کل، «اغلب این ها، بازنویسی و نقل مطالب المعجم و حدائق‌السحر است و نوآوری چندانی در آنها به نمی‌خورد» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۳۴).

علاوه بر کتاب‌های بلاغی فوق، آثار دیگری را که به شیوه‌ی کتاب‌های در رشته‌ی تحریر در آمده‌اند، در چهار گروه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

گروه اول؛ کتاب‌هایی که تنها به معنای عام التفات؛ یعنی تغییر ضمیر اشاره کرده‌اند و پیرو آرای ابن‌معتز هستند. از این میان، می‌توان از زیب سخن محمود معانی بیان غلامحسین آهنی ذیل مباحث علم معانی، نگاهی تازه به بدیع از شمس‌



دیدگاه زیباشناسی وحیدیان کامیار و اصول علم بلاغت در زبان فارسی به قلم عبدالحسین رضائزاد (نوشین) نام برد. نوشین نیز همانند آهنی التفات را جزو علم معانی دانسته و ذیل مبحث تاخیر مستدلیه به آن اشاره کرده است.

گروه دوم؛ آثاری که علاوه بر معنای عام التفات، به انواع دیگری از آن نیز پرداخته‌اند. حاج میرزا محمدحسین شمس‌العلماء، تعاریف بیشتر صنایع مطرح شده در کتاب خود، ابداع‌البدایع را از مفتاح‌العلوم، تلخیص‌المفتاح، حدائق‌السحر و بدایع‌الافکار، وام گرفته و آنها را با نمونه‌ها و شواهدی از آثار بلاغی عربی و فارسی آراسته است. شمس‌العلماء نیز مانند بسیاری از کتاب‌های بلاغی، التفات را انتقال از طرق سه‌گانه‌ی کلام (تکلم، خطاب، غیبت) معرفی کرده و با ذکر نمونه‌هایی از قرآن، فنونی همچون «تذیل و تتمیم» را نیز ذیل التفات قرار داده است. (گرکانی، ۱۳۲۸: ۷۶) میرزا عبدالعظیم‌خان، صاحب‌البدیع نیز ضمن اشاره به معنای عام التفات (انتقال ضمایر) از نوع دیگری نیز یاد می‌کند: «بدان که نوعی از التفات که آن را تذیل نیز گویند، آن است که معنی تمامی ادا کنند و بعد به طریق تمثیل و تاکید یا دعا به معنی مزبور رجوع نمایند.» (قریب، ۱۳۰۸: ۲۱)

در بخش دوم کتاب فنون بلاغت و صناعات ادبی نیز به طور مفصل به معرفی صنعت التفات پرداخته شده است. علامه التفات را به دو نوع تقسیم کرده<sup>۱</sup> و سپس در قالب دو نکته به انواعی از آن که در حوزه‌ی علم معانی قابل بررسی هستند، اشاره کرده است:

«ممکن است از قبیل التفات شمرده شود، آنچه در نظم و نثر قدیم معمول بود که فعل غایب را بر متکلم عطف می‌کردند در حالتی که فاعل هر دو یکی بود... و نیز ممکن است از قبیل التفات شمرده، آنچه در نثر امروز هم متداول است که مثلاً می‌نویسیم: «من بنده شرف‌فلان کار سعی بسیار نمود و خدمت عالی شرف‌یاب شد.» به جای نمودم و شدم.» (همایی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۲۹۳-۲۹۸)

هوشمند اسفندیاری در کتاب خود، به ذکر دو نوع از التفات ذیل «اصطلاحات علم معانی مطرح در بدیع» پرداخته است.<sup>۲</sup> این بدین معنا است که نویسنده، طرح صنعت التفات را در حوزه‌ی علم معانی، شایسته‌تر می‌دانسته است. در نهایت باید به آثاری اشاره کرد که سعی در گردآوری انواع التفات مطرح شده در کتاب‌های پیشین داشته‌اند. زیباشناسی سخن‌پارسی (م) از کزازی، فن بدیع در زبان فارسی از کاردگر و نقد بدیع از فشارکی، از جمله‌ی این دسته شمار می‌آیند.

گروه سوم؛ آثاری که مؤلفان آنها به معرفی انواع جدیدی از التفات اقدام کرده‌اند. همان این آثار در کنار تعاریف بلاغیون عرب، انواع جدیدی را به حوزه صنعت التفات

منسوب کرده‌اند. در کتاب هنر سخن‌آرایی، نویسنده علاوه بر نامگذاری جدید برای التفات (شیوه‌گردانی)، با دیدی نو و مبتکرانه به این آرایه نگریسته است و علاوه بر دگرگونی شخص و ضمیر، به ذکر انواع دیگری از التفات پرداخته که برای اولین بار، در این کتاب مطرح شده است.<sup>۳</sup> نویسنده برای تمامی انواع التفات از شعر معاصر شواهدی را ذکر کرده است.

گروه چهارم؛ آثاری که به یاری مباحث زبان‌شناسی، حوزه‌ی معنایی التفات را گسترش داده و با دیدی نو به آن نگریسته‌اند. از این میان می‌توان به جلد دوم کتاب از زبان‌شناسی به ادبیات<sup>۴</sup> (صفوی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۳۷) و آثار دکتر پورنامداریان<sup>۵</sup> همچون؛ سفر در مابین گمشده‌ی لب دریا و در سایه آفتاب اشاره کرد. در این آثار التفات، شگردی ادبی است که متن در قالب یک بیت رخ نمی‌دهد، بلکه با عملکرد بر محور عمودی شعر سبب افزایش انسجام متن می‌شود.

### نتیجه‌گیری

شگرد ادبی التفات در ادوار آغازین پیدایش در بلاغت فارسی به شدت تحت تأثیر کتب بلاغی عربی قرار داشته است. به گونه‌ای که حتی نخستین کتاب بلاغی فارسی ترجمان‌البلاغه، تقلیدی از محاسن‌الکلام مرغینانی است. این سیر همچنان ادامه می‌یابد و سرانجام در آثار بلاغیون و ادبای معاصر، رنگی دیگر به خود می‌گیرد و از سلطه‌ی مفاهیم کتب عربی خارج شده، به طرح مباحث جدیدی متناسب با ذوق و آثار فارسی‌زبانان می‌پردازد. التفات موجود در آثار معاصر فارسی بر خلاف کتب عربی که تنها به تغییر ضمائر و برخی تغییرات معنایی محدود می‌شود، هرگونه تغییر در روند و روال کلام، اعم از معنایی، دستوربافتی، روایی، وزنی و... را در بر می‌گیرد که با دقت در محور عمودی شعر قابل شناسایی است.

### یادداشت‌ها

۱- «اول؛ در سخن از غیبت به خطاب یا برعکس از خطاب به غیبت منتقل شود. این عمل از لطایف تفنن ادبی است. دوم؛ سخن را تمام کنند، آنگاه جمله یا مصرع یا بیت بیابورند که خود مستقل باشد، اما با سخن قبل مربوط شود و موجب حسن کلام گردد» (همای، ۱۳۶۱، ج ۲: ۲۹۳)

۲- اول؛ گوینده در سخن از غیبت، خطاب و متکلم به سوی دیگر برود. دوم؛ شاعر یا نویسنده در سخن معنا را تمام بیاورد، سپس به دنبال آن قرینه، مصرع یا بیتی ذکر کند که به خودی خود مستقل باشد؛ اما یا پوشیده به وجهی به آن معنی التفات نماید. (اسفندیاری، ۱۳۸۸: ۱۹۷-۱۹۸)

۳- «آشکارترین گونه‌ی شیوه‌گردانی، دگرگون‌سازی نامتناظر ساخت سخن از یک شخص به شخص دیگر است. نمونه‌ی دیگری از شیوه‌گردانی، آنجا است که گوینده ناگاه خواننده را بی‌آنکه چنین انتظاری داشته باشد، از ساخت و بافتی ساخته و ادبی به ساخت و بافتی شکسته و عامیانه در افکند و با این دگردیسی، حال و هوای خوش‌تری بدو و به سخن خویش ببخشد. حال و هوای معنایی سخن را دگرگون کردن و خواننده را یکباره و ناگهان به حال و هوای معنایی دیگری درافکندن، گونه‌ی دیگری از شیوه‌گردانی است.» (راستگو، ۱۳۸۲: ۲۵۶-۲۵۷)

۴- التفات بر روی محور هم‌نشینی عمل می‌کند و در هم‌نشینی با بیت‌ها و مصرع‌های دیگر است که می‌توان انسجام یا عدم انسجام معنایی میان ابیات را دریافت. (صفوی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۳۷)

۱- التفاتی که در طول یک غزل، بدون قرینه‌ای دال بر تغییر مخاطب اتفاق می‌افتد و ممکن است چندین بار گردش در کلام صورت بگیرد. خواننده باید این تغییر را از طریق تغییر در زمینه‌ی معنایی کلام در یابد. این التفات، التفات مخفی نام دارد. (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۲۰۴)

### منابع و مأخذ

۱. ابن‌ابی‌اصبح، عبدالعظیم‌بن عبدالواحد؛ (۱۳۶۸) بدیع‌القرآن، ترجمه سید علی میرلوحی، آستان قدس رضوی، مشهد.
۲. ابن‌اثیر، ضیاء‌الدین؛ (۵۱۳۵۸هـ) المثل‌السائر، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۲، مطبعه مصطفی‌البابی الحلبی و اولاده.
۳. ابن‌قتیبه دینوری، ابوعبدالله محمدبن مسلم؛ (۱۹۵۴م) تأویل مشکل‌القرآن، تحقیق سید احمد صقر، دارالاحیاء‌الکتب‌العربیة، قاهره
۴. ابن‌معتز، عبدالله؛ (۱۹۵۲م) البدیع، نشر دارالحکمه، دمشق.
۵. ابن‌منظور، محمدبن مکرم؛ (۱۴۱۴ق) لسان‌العرب، به کوشش یوسف خیاط، دارالصادر، قم.

۶. ابو عبیده، معمر بن المثنی؛ (۱۹۸۱م) مجاز القرآن، تحقیق محمد فؤاد سرکین، دارالفکر، مصر.
۷. اسفندیاری، هوشمند؛ (۱۳۸۸) عروسان سخن، ویرایش جدید، چ سوم، فردوس، تهران.
۸. پورنامداریان، تقی؛ (۱۳۸۴) گمشده لب دریا، چ دوم، سخن، تهران.
۹. الثعالبی، ابی منصور؛ (۵۱۳۱۸ه) فقه اللغة و اسرار العربیه، دارالمکتبه الحیاه، بیروت.
۱۰. الحاتمی؛ (۱۹۷۹م) حلیه المحاضره فی صناعه الشعر، تحقیق جعفر الکیانی، دارالرشید، عراق.
۱۱. دهخدا، علی اکبر؛ (۱۳۷۷) لغت نامه، چ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۱۲. رادویانی، محمد بن عمر؛ (۱۳۶۲) ترجمان البلاغه، تصحیح احمد آتش، چ دوم، اساطیر، تهران.
۱۳. رازی، شمس قیس؛ (۱۳۱۴) المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش محمد رمضان، موسسه خاور.
۱۴. رازی، فخرالدین؛ (۱۹۸۵م) نهایه الایجاز فی درایه الاعجاز، تحقیق دکتر د. بکری شیخ امین، دارالعلم للملایین، بیروت.
۱۵. راستگو، محمد؛ (۱۳۸۲) هنر سخن آرایی، چ اول، سمت، تهران.
۱۶. زرکشی، بدرالدین؛ (۱۹۵۷م) البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مکتبه دارالتراث، قاهره.
۱۷. زمخشری، محمود بن عمر؛ (۱۹۵۳م) الکشاف، دارالمعرفه، بیروت.
۱۸. سکاکی، محمد بن علی؛ (۱۹۳۷م). مفتاح العلوم، مطبعه مصطفی البابی الحلبي اولاده.
۱۹. صفوی، کورش؛ (۱۳۸۰) از زبان شناسی به ادبیات، ج ۱ و ۲، پژوهشگاه فرهنگ هنر اسلامی، تهران.
۲۰. ضیف، شوقی؛ (۱۳۸۳) تاریخ و تطور علوم بلاغت، ترجمه محمدرضا ترکی، سمت، تهران.
۲۱. طبانه، بدوی؛ (۱۹۹۷م) معجم البلاغه العربیه، چ چهارم، دارالمنازه و دارالحزم.
۲۲. طبل، حسن؛ (۱۴۱۱ه) اسلوب الالتفات فی البلاغه القرآنیه، دارالفکر العربی.
۲۳. عبدالحمید، م. آ. س.؛ (بی تا) «صنعت التفات در قرآن»، ترجمه ابوالفضل حرّی، زیباشناخت، ش ۱۰.

۲۴. العسکری، ابوهلال الحسن؛ (بی‌تا) الصناعتین (الکتابه و الشعر)، به تصحیح علی‌محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، عیسی البابی الحلّبی و شرکاء، بیروت.
۲۵. العلوی، یحیی‌بن حمزه؛ (۱۹۸۳م) الطراز، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۲۶. فتوحی رودمعجنی، محمود؛ (۱۳۸۵) نقد ادبی در سبک هندی، چ اول، سخن، تهران.
۲۷. الفراء؛ (۱۹۸۳م) معانی القرآن، تحقیق محمد علی النجار و احمد یوسف نجاتی، چ دوم، عالم الکتب، بیروت.
۲۸. قدامه‌بن جعفر، ابی‌الفرج؛ (بی‌تا) نقدالشعر، تحقیق محمد عبدالمنعم خفاجی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۲۹. قریب، عبدالعظیم‌خان؛ (۱۳۰۸) البدیع، چ دوم، چاپخانه فردوسی.
۳۰. قزوینی، خطیب؛ (بی‌تا) الايضاح فی علوم‌البلاغه و مختصر تلخیص المفتاح، دارالجلیل، بیروت.
۳۱. قیروانی، حسن‌بن رشیق؛ (۱۴۲۴ه) العمده فی محاسن الشعر و آدابه و نقده، تحقیق عبدالحمید هندآوی، ج ۲، مکتبه العصریه.
۳۲. گرگانی، محمدحسین (شمس‌العلماء)؛ (۱۳۲۸) ابداع‌البدايع، به اهتمام حسین جعفری، انتشارات احرار، تبریز.
۳۳. المبرّد، ابوالعباس محمد بن یزید؛ (بی‌تا) الکامل، تحقیق از محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالنهضة، مصر.
۳۴. وطواط، رشیدالدین؛ (۱۳۰۸) حقائق‌السحر فی دقائق‌الشعر، به تصحیح عباس اقبال، کتابخانه کاوه.
۳۵. همایی، جلال‌الدین؛ (۱۳۶۱) فنون‌بلاغت و صناعات ادبی، ج. دوم، چ دوم، توس، تهران.